

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

درس تسلیم و رضا (۱)

کلمات کلیدی: درس‌های مکتب عاشورا، رضا، تسلیم قلبی، استسلام عملی، قلب سلیم، اطمینان، آرامش روحی، صبر، مصائب، نفس مطمئنه، مشیت الهی، عبودیت، عبد، حقیقت توحید، عقل الهی، عقل جزوی، چون و چرا، استدلال عقلی ابلیس، خودبینی، احکام‌الله.

محوری که امروز می‌خواهم به آن بپردازم، بحث تسلیم و رضا در مکتب عاشوراست؛ و آن حالت اطمینان و آرامش روحی و قلبی در جریان زندگی و در مسیر بندگی خدای متعال. در واقعه‌ی عاشورا جلوه‌های بسیار زیبایی از این مقام رضا دیده می‌شود. این جمله‌ی معروف اباعبدالله‌الحسین علیه السلام را شنیده‌اید که فرمودند: **رَضِيَ اللَّهُ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ**^۱. خشنودی خدا، خشنودی ما اهل بیت است؛ ما اهل بیت از خودمان سلیقه‌ی علی‌حده‌ای نداریم؛ پسند علی‌حده‌ای نداریم؛ همانی را که خدا می‌پسندد ما می‌پسندیم. در آخرین لحظه‌های حیات ظاهری اباعبدالله‌الحسین علیه السلام که حضرت در اثر ضربات کاری که وارد شد، دیگر تاب ایستادگی روی مرکب را از دست دادند، و تیری که به سینه‌ی حضرت به دست حرمه زده شد، و حضرت وقتی خواستند از جلو تیر را بیرون بکشند، بیرون نیامد، با دست از پشت تیر را بیرون کشیدند، به‌رحال تاب ایستادگی روی مرکب را از دست دادند و به زمین افتادند و سر به سجده گزارند، این عبارات را که همه‌ی شما کراماً شنیده‌اید در نیایش با خدا مطرح کردند: **إِلَهِي رِضًا**

۱. سیدبن طاووس، لهوف، ص ۶۱؛ ابن‌نماحلی، مثير الاحزان، ص ۴۱؛ اربلی، كشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۹ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴.

بِقَضَائِكَ صَبْرًا عَلَيَّ بِلَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِيثِينَ: ^۲ ای خدای من! به آنچه که قضا و قدر تو بر آن تعلق گرفته، راضیم! خوشنودم! با شادمانی پذیرای آنچه تو رقم می‌زنی هستیم! با آغوش باز از مقدرات استقبال می‌کنم. **صَبْرًا عَلَيَّ بِلَائِكَ**: بلای تو را صابانه پذیرا هستیم. با توجه به نکته‌ای که اشاره کردم این را هم بگویم که صبر در مورد اباعبدالله الحسین علیه السلام، در مورد اولیاء مطلق الهی، دیگر آن صبر عادی امثال ما نیست؛ یعنی این‌طور نیست که قلب آنها تلخی احساس کند و این تلخی را برای رسیدن به یک شیرینی بعدی تحمل کند. غیر از آن مراتب بلند عرفانی صبر که اشاره کرده‌ام، شاید یک جنبه‌ی دیگرش هم این باشد که به‌رحال به‌خاطر این پیکر عنصری امام و آسیب‌هایی که به پیکر وارد می‌شود، طبیعتاً درد و سختی را بر جسم وارد می‌کند، (نه بر روح و قلب) و شاید یکی از معانی **صَبْرًا عَلَيَّ بِلَائِكَ**، صابر بودن و در برابر این دردها و فشارهای ظاهری جسمانی میدان را خالی نکردن، باشد. **تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ**: در برابر امر تو، فرمان تو، اراده‌ی تو تسلیم محضم، ای خدای بزرگ! **لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ**: هیچ معبودی، هیچ محبوبی، هیچ معشوقی که قلب مرا تسخیر کرده باشد و مرا به بندگی خودش کشانده باشد، جز تو ندارم. جز تو هیچ چیزی در زندگی، مرا در جاذبه‌ی خودش ندارد. **يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِيثِينَ**: ای فریادرس و یاریگر خواهان!

بارها پیش آمد که در مصائب سنگینی که به اباعبدالله علیه السلام وارد شد حضرت فرمودند: **عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ**: ^۳ من همه‌ی اینها را به حساب خدا می‌گذارم و به حساب خدا پذیرای همه‌ی این دشواری‌ها هستیم؛ میدان را خالی نمی‌کنم. یا آن لحظات بسیار سنگینی که بر اباعبدالله علیه السلام می‌گذرد که طفل شیرخوارشان را به‌عنوان سند مظلومیت و حقیقت خود در برابر دشمن می‌آورند تا به همه‌ی تاریخ،

۲. مقررّم، مقتل، ص ۲۹۷؛ موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۴، ص ۵۹۴: **صَبْرًا عَلَيَّ قَضَائِكَ وَ بِلَائِكَ يَا رَبَّ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِيثِينَ**، ج ۴، ص ۶۰۱: **صَبْرًا عَلَيَّ قَضَائِكَ يَا رَبَّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِيثِينَ**؛ **مَا لِي رَبِّ سِوَاكَ وَ لَا مَعْبُودَ غَيْرِكَ صَبْرًا عَلَيَّ حُكْمِكَ...**

۳. مقررّم، مقتل، ص ۲۵۴؛ موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۳، ص ۵۹۵ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۶.

شقاوت دشمنانشان را نشان دهند، طفل را عرضه می‌کنند و می‌گویند: اگر با ما دشمنید، ما را انسان‌های بدی می‌دانید، راه آب را بر ما بستید، این طفل شش‌ماهه که دیگر تقصیری ندارد، یک جرعه آب به این طفل بنوشانید. و دیدید که چطور نوشاندند! تیر حرمله آمد و کار تیغ را کرد! کار شمشیر را کرد. **مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ**، **مِنَ الْوَرِيدِ إِلَى الْوَرِيدِ**؛^۴ کار تیر بریدن نیست؛ ولی این تیر سر طفل شش‌ماهه را برید و سر طفل افتاد روی سینه‌اش، با لبخند شیرینی که بر لب‌های خشکیده‌اش بود. درست در این لحظاتی که اباعبدالله علیه السلام دست گرفته زیر خون گلوی علی اصغر علیه السلام و این خون‌ها را در مشت خود جمع می‌کند و به آسمان می‌پاشد و ملائکه‌ی آسمان آنها را می‌گیرند که نقل شده یک قطره از خون علی اصغر علیه السلام به زمین نیامد، تا آن موقع این پدر داغ‌دیده، پدر پیر، پدر شصت‌وچند ساله‌ای که سختی این همه داغ را تحمل کرده و این دیگر آخرین شهیدی است که به میدان می‌برد، سرش را به آسمان می‌کند و می‌گوید: **هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعَيْنِ اللَّهِ**؛^۵ تحمل این داغ‌ها برای من حسین آسان است؛ چرا که می‌بینم این قربانی‌ها در برابر محبوبم، خدا، تقدیم می‌شود. خدا می‌بیند اینها با من چه می‌کنند و می‌بیند که من چگونه از همه چیزم در راه او می‌گذرم.

سوره‌ی فجر را که می‌دانید معروف است به سوره‌ی امام حسین علیه السلام و شأنش هم آیات آخر این سوره است: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ**: ای نفسی که هیچ مصیبت و سختی، روح آرام تو را متلاطم نمی‌کند، ای نفسی که هیچ محرومیتی، هیچ داغی، هیچ دشواری تو را بیقرار نمی‌کند، تو را مضطرب نمی‌کند، ناآرام نمی‌کند. ای نفس مطمئنه! ای اقیانوس آرامی که هیچ تندبادی نمی‌تواند بر دامنه‌ی تو موج بیفکند، **ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً**: به‌سوی پروردگار خود برگرد، در حالی که هم تو از پروردگارت راضی و

۴. موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۴، ص ۲۹۴؛ طریحی، منتخب، ص ۳۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶.

۵. محدثی، موسوعة عاشوراء، ص ۳۲۸.

۶. سیدبن طاووس، لهوف، ص ۱۱۶؛ موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۴، ص ۲۹۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶ و محدث قمی،

نفس المهموم، ص ۳۱۸.

خشنودی، همه‌ی این داغ‌ها را به شیرینی تحمل کردی، ذره‌ای خم که به ابروی تو نیامد هیچ، ذره‌ای تلخی در دل و درون خودت هم احساس نکردی، هم تو راضی بودی به آنچه پروردگارت برایت پیش می‌آورد، هم پروردگار از تو راضی بود و مورد رضایت پروردگارت بودی. **فَادْخُلِي فِي عِبَادِي**: پس در عباد من داخل شو. اینجا عباد هیچ قیدی ندارد؛ نفرمود عباد مؤمن، عباد صالح، هیچ قیدی ندارد؛ این عبد مطلق حضرت حق است. این عبودیت مطلق، مرتبه‌ی خود اهل بیت علیهم‌السلام است. **فَادْخُلِي فِي عِبَادِي**؛ یعنی بیا حسین من! پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای تو آغوش گشوده؛ پدرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به استقبال آمده؛ مادرت فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام چشم به راه توست، برادرت حسن مجتبی علیه‌السلام مشتاقانه در انتظار توست. **فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي**:^۷ و وارد جنت من شو! نه وارد جنت عدن، نه وارد جنت‌های دیگر، **جَنَّتِي**! این جنت ذات است؛ بهشت ذات است.

لذا امام سجّاد علیه‌السلام فرمودند: هرچه روز عاشورا پیشتر می‌رفت، هرچه داغ‌ها سنگین‌تر می‌شد، هرچه اصحاب یک به یک شهید می‌شدند، و بعد از آن شهادت اهل بیت علیهم‌السلام که از علی اکبر علیه‌السلام شروع شد و یک به یک به میدان رفتند، قاسم بن الحسن علیه‌السلام، دیگران، دیگران... و هرچه روز عاشورا بیشتر طی می‌شد، هرچه پدرم به لحظات شهادت نزدیک‌تر می‌شد و قربانی‌های بیشتری تقدیم می‌کرد، چهره‌اش گلگون‌تر و شاداب‌تر می‌شد؛ طراوت و شادابی در چهره‌ی پدرم افزون‌تر می‌شد؛ صد چندان می‌شد. این جلوه‌ی رضای مطلق امام حسین علیه‌السلام است در برابر همه‌ی مقدرات الهی. یعنی شما در وجود اباعبدالله علیه‌السلام کوچکترین جلوه‌ای از التهاب، کوچکترین جلوه‌ای از اضطراب، کمترین اثری از بیقراری و ناآرامی نمی‌بینید. چنان این نفس مطمئن آرام است که هیچ چیزی نمی‌تواند او را متلاطم کند. نفس آرام همین‌گونه است. در زیارت اهل بیت علیهم‌السلام وقتی به مشهد یا مرقد دیگر ائمه علیهم‌السلام مشرف می‌شوید و زیارت امین‌الله را می‌خوانید که چه زیارت عظیمی است! خدا می‌داند عظمت این زیارت چقدر است! با

۷. سوره‌ی فجر، آیات ۲۷-۳۰.

اینکه بسیار کوتاه است اما خدا می‌داند چه مضامین بلندی دارد، در این زیارت اولین چیزی که بعد از سلام به امام، از خدا می‌خواهید در حضور امام به شما عطا کند چیست؟ **اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ**^۸؛ خدایا این نفس مرا آرام کن. کاری کن مقدرات تو او را متلاطم نکند و با آرامش پذیرای هر چه باشد که تو رقم می‌زنی، چه در جنبه‌های ظاهری دنیایی، چه حتی در جنبه‌های معنوی و باطنی؛ چون گاهی اوقات افراد از حجاب دنیا و بیقراری‌های دنیوی عبور می‌کنند، بعد بیقراری‌های معنوی به آنها دست می‌دهد. یک شب مکاشفه ندارد، دیگر آن خواب‌ها را نمی‌بیند یا توفیق آن عبادات را از دست داده یا آن حالات معنوی و عرفانی را ندارد، می‌بینیم اخم کرده بیقرار است؛ این هم مغایر مقام رضاست.

به‌رحال جلوه‌های فراوانی از رضا و تسلیم را در واقعه‌ی عاشورا می‌بینیم. جلسات قبل اشاره کردم که وقتی زینب کبری علیها السلام را با آن حالت اسیری، با آن حالت رقت‌انگیز و تکان‌دهنده، در حالی که طنابی به دست حضرت زینب علیها السلام بسته شده و طنابی دور گردن امام سجاد علیه السلام و در بین این دو نفر هم بقیه‌ی اهل بیت علیهم السلام به این طناب بسته شده‌اند، ایشان را در کوفه وارد دربار ابن زیاد می‌کنند و ابن زیاد مست باده‌ی قدرت، روی تخت [فرمانروایی] لم داده و می‌خواهد تحقیر کند، می‌خواهد باز هم یک زخم جدید به قلب نورانی و مطهر زینب کبری علیها السلام و بقیه‌ی اهل بیت علیهم السلام وارد کند، می‌گوید: **كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ الْحُسَيْنِ؟**^۹ چطور دیدی این بلایی را که خدا بر سر برادرت حسین آورد؟ چگونه دیدی این وقایعی را که برای برادرت حسین اتفاق افتاد؟ دیدید که زینب کبری علیها السلام چه جوابی دادند! فرمودند: **ما**

۸. ابن قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۴۰؛ ابن مشهدی، مزارالکبیر، ص ۲۸۳؛ کفعمی، بلدالامین، ص ۲۹۵ و محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت امین‌الله.

۹. موسوعه‌الامام‌الحسین علیه السلام، ج ۶، ص ۳۰ (به نقل از قندوزی، ینابیع‌الموده، ج ۳، صص ۸۷-۸۸): ... **بِأَخِيكَ الْحُسَيْنِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ ج** ۱۰، ص ۸۹۵: **بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ؛** سیدبن طاووس، لهوف، ص ۱۶۰؛ حائری، تسلیة‌المجالس، ج ۲، ص ۳۶۳؛ خوارزمی، مقتل، ج ۲، ص ۴۷: **بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ شَبْرَ،** ادب‌الطّف، ج ۱، ص ۲۴۶: **بِأَخِيكَ الْحُسَيْنِ.**

رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً^{۱۰}! جز زیبایی هیچ چیز ندیدم. ندیدم جز جمیل! ندیدم جز زیبا! و خدا می‌داند این واژه چه عمق عجیبی دارد. جمیل اسم خداست! یعنی من در عاشورا جز خدا ندیدم. در صحنه‌ی کربلا جز جمیل را ندیدم. إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ^{۱۱} و چون از زیبا، جز زیبا سر نمی‌زند و من در عالم جز خدا را کارهای نمی‌دانم، لذا آنچه را هم که در صحنه‌ی عاشورا اتفاق افتاد، کار خدا می‌دانم و کار خدای جمیل، جمیل است. مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً: ندیدم مگر زیبایی. این همان روح رضامندی، روح شادمان به مقدرات الهی را در زینب کبری علیها السلام می‌رساند؛ با آن همه داغ‌های سنگین! امّ المصائب! در واقع او می‌داند که آنچه می‌شود را خدا می‌کند؛ و خدا آنچه می‌کند نیکو و زیبا می‌کند.

به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات شعبانیه: **بِيَدِكَ لَا يَبْدُ غَيْرُكَ زِيَادَتِي وَ نَقْصِي وَ نَفْعِي وَ ضَرِّي**:^{۱۲} خدایا دست خودت است، دست احدی جز تو نیست، هرچه برای من رخ می‌دهد؛ اگر آنچه دارم زیاد می‌شود، چه در بُعد مادی و چه در بُعد معنوی، این تویی که آن را زیاد می‌کنی. **وَ نَفْصِي**: اگر آنچه دارم، کاسته می‌شود، چه در بُعد مادی چه معنوی، این تویی که آن را کاستی. **وَ نَفْعِي**: اگر سودی عاید من می‌شود، چه سود مادی چه معنوی، این تو بودی که رساندی. **وَ ضَرِّي**: اگر خسارتی به من وارد می‌شود، چه در بُعد مادی چه در بُعد معنوی، تویی که وارد کردی. **بِيَدِكَ لَا يَبْدُ غَيْرُكَ**: دست خودت است، دست احدی جز تو نیست، هرچه می‌شود تو می‌کنی. البته در منزل پایین‌تر، انسان، خوب و بد تعیین می‌کند. به تعبیر قرآن: **مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ**: آنچه از خوبی‌ها، به تو می‌رسد چه مادی و چه معنوی از

۱۰. موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۶، ص ۲۳، ج ۱۰، ص ۸۹۵؛ خوارزمی، مقتل، ج ۲، ص ۴۷؛ سیدبن طاووس، لهوف، ص ۱۶۰، حسینی حائری، تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۳۶۳ و شبر، ادب الطّف، ج ۱، ص ۲۴۶.

۱۱. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۳۸؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۱۰۳؛ ابن ابی جمهور، عوالی اللّٰثالی، ج ۱، ص ۳۲۱ و حرّعاملی، وسائل الشّیعه، ج ۴، ص ۴۵۵.

۱۲. سیدبن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۶۸۶؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۴۸ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

خداست. **وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ:**^{۱۳} آنچه از سیئات و بدی‌ها به تو می‌رسد، ریشه‌اش نفس خودت است. منتها این مال کلاسی است که تو هنوز در این عالم خوب و بد می‌بینی، خودی می‌بینی و خدایی می‌بینی، این مال جایی است که هنوز از کثرات عبور نکردی. دیده‌ی دلت به شهود حقیقت توحید باز نشده؛ والا اگر به آن بساط راه پیدا کنی آن وقت می‌بینی غیرخدایی نیست؛ می‌بینی غیر خدا در این عالم کاره‌ای نیست؛ می‌بینی غیر خوبی و نیکی چیزی در عالم واقع نمی‌شود. به تعبیر قرآن: **بِيَدِكَ الْخَيْرُ! فَرَمُود: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدْلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ:**^{۱۴} بگو خدایا تو مالک عالم مملکی؛ هر که به قدرت رسید، تو این قدرت را به او عطا کردی؛ تو او را به قدرت رساندی. هر که هم از تخت قدرت پایین کشیده شد، این تویی که قدرت را از او بازستاندی. هر که عزت یافت تویی که او را عزیز کردی. هر که خوار شد، این تویی که او را خوار کردی. همه در دست توست و دست تو هم دست خیر است؛ یعنی آنچه شد خوب بود.

به دُرد و صاف تو را کار نیست دم درکش که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است و تازه این هنوز مال منزل‌های پایین‌تر است. ان‌شاءالله مفصل‌تر وارد بحث رضا می‌شویم. ممکن است این بحث امروز تمام نشود و به جلسات بعد هم بکشد؛ چون منزل رضا و تسلیم و اطمینان منزل بلندی است. لازم است به هر یک اشاراتی بکنیم. خیلی به اینها نیازمندیم؛ والا منزل‌های بلندتری در مقام رضا هست. رضای عاشقانه رضایی است که از این حرف‌ها بلندتر است؛ خیلی بلندتر؛ یعنی آنچه را که محبوب می‌پسندد، همان را می‌پسندم. **رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ!** گفت: من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد.

۱۳. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۹.

۱۴. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۲۶.

یکی از کسانی که در واقعه‌ی کربلا بوده، حالا یا تماشاچی بی‌نقش این واقعه بوده یا خودش هم جزو لشکریان عمر سعد بوده، مشاهدات خودش را از صحنه‌ی کربلا نقل کرده و راجع به امام حسین علیه السلام می‌گوید: **وَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وُلْدِهِ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ صَحْبِهِ أَرْبَطَ جَأْشًا مِنْهُ**^{۱۵} به خدا سوگند هیچ انسان در هم کوبیده‌ای، هیچ انسان شکسته‌ای که پسرش را، فرزندانش را، جلوی چشمش کشته باشند، اهل بیتش را جلوی چشمش تگه‌تگه کرده باشند، اصحابش را جلوی چشمش به شهادت رسانده باشند، هیچ فردی را که این همه داغ دیده باشد، ثابت‌قدم‌تر از حسین ندیدم، که میدان را خالی نکند، دچار بیقراری نشود و از خودش ضعف نشان ندهد. یعنی تا آخرین لحظه کوچکترین اضطرابی وجود مقدس اباعبدالله علیه السلام را در برنگرفت و این از روز اوّل هم معلوم بود. وقتی امام حسین علیه السلام می‌خواهند حرکت خود را شروع کنند، از مدینه به مکه و بعد از مکه به کربلا بیایند، آن شبی که می‌خواهند با مدینه وداع کنند، سر تربت پاک جدّ بزرگوارشان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌روند، آنجا درد دل می‌کنند، وداع می‌کنند و بعد حالتی به حضرت دست می‌دهد که یا حالت رؤیاست یا حالت مکاشفه، یا... هرچه هست رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان می‌فرماید: **يَا حُسَيْنُ أُخْرِجْ إِلَى الْعِرَاقِ إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا وَ إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا**^{۱۶} حسین جان! خروج کن؛ قیام کن و از مدینه به سمت عراق برو. خدای متعال مشیتش بر این تعلق گرفته که تو را کشته و شهید ببیند. زن و بچه و اهل و عیالت را هم با خودت ببر. مشیت خدا بر این تعلق گرفته که زن و بچه‌ی تو را هم در بند اسیری ببیند. و این روح رضامندی، این روح تسلیم و روح پذیرش اباعبدالله‌الحسین علیه السلام بدون اندکی اظهار تلخی، پذیرای این مشیت الهی است. تسلیم محض آن چیزی است که خدای متعال مشیتش به آن تعلق گرفته است.

۱۵. سیدبن طاووس، لهوف، ص ۱۱۹؛ ابومخنف، وقعة الطف، ص ۲۵۲؛ ابن‌نحالّی، مثير الاحزان، ص ۷۲ و مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۱۱۱.

۱۶. سیدبن طاووس، لهوف، ص ۶۴؛ طریحی، منتخب، ص ۴۵۰؛ موسوعه الامام‌الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۰۶؛ محدث‌قمی، نفس‌المهموم، ص ۱۴۹ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴. با اندکی تفاوت در عبارت.

اینها جلوه‌هایی بود از تسلیم و رضا در واقعه‌ی عاشورا. نکته‌ی دیگر اینکه مقام تسلیم با مقام استسلام فرق دارد. تسلیم یک امر قلبی است؛ استسلام یک امر عملی است. یعنی کسی که قلب سلیمی دارد، قلب سالمی دارد، [روح تسلیم در او ایجاد می‌شود]. قلب سلیم را هم امام صادق علیه السلام معنا فرمودند: **الَّذِي لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ**:^{۱۷} قلب سلیم قلبی است که احدی جز خدا درون آن نیست. کسی که قلب سلیم دارد، این قلب سلیم، روح تسلیم را در او ایجاد می‌کند. روح تسلیم، یعنی نسبت به آنچه خداوند مقدر می‌کند و آنچه اولیاء خدا امر می‌کنند، نه تنها عملاً تخلف و مقاومت نشان نمی‌دهد، در قلب و باطن خودش هم اندکی خطور منفی ندارد، آرزویی غیر این ندارد. چون گاهی اوقات مثلاً یک حکم دینی صادر می‌شود، ما هم در مقام استسلام، گردن می‌نهییم و اجرا می‌کنیم، تخلف و تمرد نمی‌کنیم؛ اما ته دلمان یک چیز دیگر می‌خواهیم؛ چیز دیگری را آرزو می‌کنیم. خلاصه یک تلخی، یک اوقات تلخی ته دل ما هست؛ ولو به ظاهر هم معلوم نمی‌شود. تخلف نمی‌کنیم، استسلام داریم، یعنی انقیاد عملی داریم و حکم را اجرا می‌کنیم؛ اما ته دلمان خیلی راحت نیستیم. قرآن به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب کرد و فرمود: **فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا**:^{۱۸} قسم به پروردگار تو ای رسول ما که [این مردم] ایمان نیاورده‌اند، مگر اینکه در اختلافات و مشاجراتی که دارند تو را حکم کنند؛ و بعد هم که تو حکم صادر کردی در باطن و قلب خود کوچکترین سختی و دشواری برای پذیرا بودن حکم تو نداشته باشند؛ نه اینکه فقط در عمل مقاومت نکنند و سر باز زنند! تسلیم این است و حقیقت اسلام، همین تسلیم است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **الإسلامُ هو التَّسليمُ**:^{۱۹}

۱۷. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۶؛ قمی، علی بن ابراهیم، التفسیر، ج ۲، ص ۱۲۳؛ حرّعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۶۰ و بحرانی، برهان، ج ۴، ص ۱۷۵: **الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ**.

۱۸. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۵.

۱۹. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۵؛ قمی، علی بن ابراهیم، التفسیر، ج ۱، ص ۱۰۰؛ برقی، محاسن، ج ۱، ص ۲۲۲ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۳۰۹.

حقیقت اسلام، گوهر و جوهر اسلام، همین روح تسلیم است. تسلیم در برابر مقدرات الهی و اوامر الهی، و اینکه انسان ته دلش هم آرزوی دیگری نکند. نگوید بله حالا شرعاً واجب است مثلاً این کار را نکنم، این کار را بکنم، چشم حالا می‌کنم، اما ته دلش هم می‌گوید کاشکی یک راهی هم وجود داشت ما کاری دیگری می‌کردیم. خیر، این حقیقت اسلام نیست. **الإسلام هو التسليم؛** و تسلیم همان‌طور که عرض کردم آن امر قلبی است. و استسلام، یعنی انقیاد عملی، اثر تسلیم است. کما اینکه نقطه‌ی مقابل این قلب سلیم، قلب بیمار و قلب مریض است. بیماری قلب چیست؟ خودخواهی، خودبینی. قلب بیمار چنین قلبی است. برخلاف قلب سلیم که احدی جز خدا در آن نبود، در قلب بیمار بت بزرگ نفس جا گرفته است. گفت: مادر بت‌ها بت نفس شماست.

وقتی قلب بیمار شد، چه روحیه‌ای پیدا می‌کند؟ روحیه‌ی کبر و خود بزرگ‌بینی؛ و اثر عملی این روحیه چیست؟ تکبر ورزیدن و استکبار کردن؛ مثل آنچه شیطان کرد. همه‌ی ملائکه بعد از امر الهی در مورد سجده‌ی بر آدم، سجده کردند، **فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ؛**^{۲۰} اما شیطان ابا کرد و استکبار ورزید. **أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ.**^{۲۱} این استکبار عملی که در عمل سجده نکرد، میوه‌ی کبر درونی ابلیس بود. در درون خودش کبر داشت؛ لذا در عمل هم استکبار ورزید.

نجات انسان، سعادت و کمال انسان در تسلیم است؛ در اینکه انسان تسلیم باشد و به تبع آن مستسلم هم باشد. کسانی که در برابر احکام‌الله این روحیه را دارند که می‌گویند من تا فلسفه‌ی این را نفهمم، زیر بارش نمی‌روم و عمل نمی‌کنم، تا سرّ اینکه چرا خدا گفت این کار را بکن، این کار را نکن، این را بخور، آن را نخور، این را بیوش، آن را نیوش، ... تا خودم نفهمم خاصیتش چیست، فلسفه‌اش چیست، زیر بارش نمی‌روم! این غیر از انسان تسلیم است. این روحیه با روحیه‌ی تسلیم در تعارض است. راه

۲۰. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳۰ و سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۳.

۲۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۴.

نجات، راه سعادت و کمال در تسلیم در برابر خداست، و در پی آن تسلیم در برابر هادیان راه خدا، در برابر پیغمبر خدا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام است؛ که آنچه آنها گفتند، انسان بی چون و چرا، بی اینکه بخواهد فلسفه‌اش را بفهمد، [پذیرا باشد؛] چون می‌دانید روح کمال، عبودیت است و عبد کسی است که منیت ندارد. اگر منیتی داری، می‌گویی من، تشخیص من، من باید بفهمم، با عقل من باید جور در بیاد تا عمل کنم، تو عبد نیستی. در زبان عربی به زمین خاکی که قبلاً کلوخ و ناهمواری داشته و سالیان درازی است افرادی از این زمین خاکی عبور کردند و تمام کلوخ‌ها کوبیده شده، همه‌ی ناهمواری‌ها هموار شده، یک جاده‌ی نرم صاف و مسطح شده، عرب به این می‌گوید: **طَرِيقٌ مُّعَبَّدٌ**، راهی که معبد است، عبد است. یعنی اگر در زمین وجود تو هنوز ناهمواری‌هایی هست، جاده‌ی وجود تو در برابر جریان مشیت‌الله خودنمایی می‌کند، تو عبد نیستی. عبد متعبد عبدی است که زمین وجود خودش را کوبیده و هموار کرده؛ لذا مشیت‌الله بدون برخورد با کوچکترین نمود وجودی او، در وجودش جاری می‌شود. این حقیقت عبودیت است. عبد چنین فردی است؛ لذا آن که می‌گوید نه، در واقع حکم خدا را نمی‌خواهد عمل کند، می‌خواهد به فهم خودش عمل کند. این عبودیت حضرت حق نیست. ولذا همین‌جا عرض کنم کسانی که خیلی دنبال حکمت و فلسفه و اینها هستند ولو عالم هم هستند، اینها در راه کمال خیلی به نتیجه نمی‌رسند. آنهایی که [حکم خدا را] می‌بوسند و می‌گویند یا رسول‌الله! هنر عقل این بود که مرا دم خانه‌ی شما بیاورد، دیگر از این به بعد عقل را می‌خواهم چکار؟ عقل قطره بود، شما اقیانوسی! در کنار اقیانوس وجود شما، باز من عقل خودم را با خودم بیاورم؟! **فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى**:^{۲۲} نعلین آنانیت و انیت خودت را بیرون بیاور! نعلین خودبینی و خودرأیی خود را بیرون بیاور! نعلین تشخیص خودت و سلیقه‌ی خودت را بیرون بیاور. **إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى**؛ اینجا،

۲۲. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲.

جایی نیست که تو بگویی عقل من، فهم من، تشخیص من. تو که هستی که عقل تو باشد! تشخیص تو باشد! به اینجا که آمدی دیگر همه را باید شسته باشی. گفت:

خودبینی و خودرایی در مذهب رندان نیست کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی

اگر هنوز ایستاده‌ای که بله من فلسفه‌اش را می‌خواهم بدانم، برو! برو! تو اهل این کلاس نیستی. کلاست خیلی پایین است. آن کسانی که پیش طبیب عشق می‌روند که به قول حافظ: طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق، می‌روند پیش طبیب عشق و وقتی طبیب عشق به آنها نسخه می‌دهد می‌گویند: نه، تا ما ترکیبات این دارو را نفهمیم، نوع تأثیرات این ترکیبات را در وجودمان نفهمیم، چرایی این نسخه را نفهمیم، به آن عمل نمی‌کنیم، اول می‌رویم چرایی‌هایش را بفهمیم، این نوع بیماران فرصت معالجه را از دست می‌دهند. در چون و چندها و چرایی‌های که در این نسخه می‌کنند، بیماری آنها را از پا درمی‌آورد. کسی در مطب طبیبان عشق، از این همه بیماری که وجود انسان اسیر عالم کثرت به آنها مبتلاست، نجات پیدا می‌کند و معالجه می‌شود که [نسخه را بی‌چون و چرا بپذیرد]. شما را به خدا ببینید، ما پیش یک پزشک که چهار کلاس بیش از ما درس خوانده، و شاید ما هم در رشته‌ی دیگری چند برابر او درس خوانده باشیم، اما تخصص ما پزشکی نیست، وقتی مریض می‌شویم می‌رویم پیش این پزشک نسخه می‌نویسد، کوچکترین چون و چرایی از خودمان نشان نمی‌دهیم. او معاینه می‌کند، بر اساس تشخیصش نسخه می‌نویسد، ما هم سکوت محض! کوچکترین اظهارنظری نمی‌کنیم که این دوا را بنویس، آن دوا را ننویس، چرا این را نوشتی، چرا آن را ننوشتی،... آنجا سکوت مطلقیم. نه فقط زبانمان ساکت است، ذهنمان، فکرمان و دلمان هم ساکت است. چون به خودمان می‌گوییم من چه اظهارنظری بکنم؟ من در زمینه‌ی پزشکی تخصصی ندارم، تشخیصی ندارم، هر چه بگویم بی‌ربط است. من در این عرصه صاحب‌نظر نیستم که نظریه‌ای از خودم ابراز کنم! نسبت به کسی که چهار کلاس بیش از ما درس

خوانده این گونه‌ایم، آن وقت انسان نسبت به خدا و اولیاء خدا چون و چرا کند؟ جا دارد؟! لذا عبد سکوت مطلق و پذیرش مطلق است.

بزرگان فرمودند: **الْعَبْدُ كَالْمَيِّتِ بَيْنَ يَدَيْ الْغَسَّالِ [الْغَاسِلِ]**، **يُقَلَّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ**؛^{۲۳} عبد مثل جنازه‌ی مرده است بین دو دست راست و چپ مرده‌شوی که مرده‌شوی به هر طرف می‌خواهد او را می‌گرداند و او هیچ نظریه‌ای از خودش ابراز نمی‌کند. سکوت مطلق و پذیرش مطلق در برابر چیزی است که مرده‌شوی با او می‌کند. عبد حقیقی خدا هم بین دو دست جلال و جمال الهی، مثل این جنازه است بین دو دست مرده‌شوی. یعنی هرچه خدا با او می‌کند پذیراست؛ تسلیم مطلق است. بنابراین کسی که طالب درمان است، طالب نجات است، طالب کمال است، باید راه اسلام، راه تسلیم، راه پذیرش بی‌چون و چرا و بی‌قید و شرط را در محضر اولیاء خدا در پیش بگیرد. همه‌ی چون و چراها، همه‌ی هنرهای عقل تا در خانه‌ی محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین است. یعنی عقل تو اگر عقل خوبی است، اگر عقل هنرمندی است، همه‌ی هنرش این است که در این عالم شلوغ نشانی خانه‌ی پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ را پیدا کند و تو را در خانه‌ی آنها برساند. این هنر عقل است. بیش از این، عقل هنری ندارد و هنر بزرگی است؛ خیلی هم بزرگ است؛ اما همین قدر است؛ نه بیش از این. وقتی در زدی و وارد خانه‌ی اهل بیت ﷺ شدی، آنجا دیگر عقلت را دم در بگذار. نعلین عقلت را در بیاور، نعلین سلیقه‌ات را در بیاور، بعد وارد شو. این همان تسلیمی است که شما در فضای عاشورا به خوبی می‌بینید؛ یک روح پذیرا، یک روح بدون چون و چرا؛ روحی که کوچکترین تشکیکی به خود راه نمی‌دهد؛ نه فقط خود اباعبدالله ﷺ و اهل بیت ﷺ؛ آنها که مقامشان بالاتر است! حتی در اصحاب که هیچ چون و چرایی با اباعبدالله ﷺ نکردند؛ اینکه چرا این کار را بکنیم، چرا آن کار را نکنیم، حالا اگر این کار را بکنیم چه می‌شود، اگر آن کار را نکنیم... تسلیم مطلقند در برابر اباعبدالله ﷺ. لذا فرمود: به خدا سوگند اصحابی بهتر و باوفا تر از

۲۳. ابن عربی، فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۲۰۰.

اصحاب خودم در همه‌ی عالم نیافتم؛^{۲۴} در همه‌ی تاریخ بشریت! به‌خاطر این تسلیم مطلق. شما اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام را نگاه کنید! اصحاب رسول‌الله صلی الله علیه و آله را نگاه کنید که چگونه جلوی پیغمبر معصوم خدا خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله می‌ایستند و چون و چرا می‌کنند! چقدر از این نمونه‌ها نشانگان بدهم...

کتاب/جتهاد در برابر نصّ از مرحوم سید شرف‌الدین جبل‌عاملی را بخوانید، نشانگان می‌دهد که اصحاب چگونه در برابر نصّ رسول‌الله صلی الله علیه و آله اجتهاد می‌کردند و به تشخیص خودشان عمل می‌کردند؛ تخلف می‌کردند؛ با پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بحث می‌کردند. در ماجرای صلح حدیبیه همان خلیفه‌ی دوم چگونه جلوی پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاده و یکی به دو می‌کند و چقدر موارد بسیار دیگری که فرصت نیست وارد شوم. اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدید چه کردند! اصحاب امام مجتبی علیه السلام چه کردند! و دیگران... اما اصحاب اباعبدالله علیه السلام کوچکترین چون و چرایی ندارند. دنبال این نیستند که خاصیتش چیست. آنها دنبال خاصیت نیستند؛ آنها دنبال حسین علیه السلام اند، آنی که دنبال خاصیت است جایش در کربلا نیست. باید از نفس خودت گذشته باشی تا بتوانی در کربلا حاضر باشی؛ خاصیت مال نفس است. اگر هنوز درگیر خاصیتش هستی تو دیگر به کربلا راه نداری. باید از وادی نفس عبور کنی.

خب این اشاره‌ای بود به بحث تسلیم که فهمیدیم تسلیم چیست؛ استسلام چیست؛ زمینه‌ی به‌وجود آمدن روحیه‌ی تسلیم چیست و نقطه‌ی مقابل تسلیم هم چیست. تمام گیر شیطان در ماجرای سجده نکردن به آدم علیه السلام همین بود. در قرآن خوانده‌اید، ابلیس استدلال عقلی کرد! یعنی گیر همین خاصیت‌ها و حکمت این دستور چیست و خاصیتش چیست... ابلیس همین‌جا زمین خورد. دید با عقل نمی‌سازد؛ گفت: **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**^{۲۵}؛ خدایا تو مرا از آتش آفریدی! چون ابلیس جن است،

۲۴. مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۴۹۶؛ ابن‌نماحلی، مشیرالاحزان، ص ۵۲؛ موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۳، ص ۹۲ و مجلسی، بحارالانوار، ج

۴۴، ص ۳۹۲: **إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى بِالْعَهْدِ وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي...**

۲۵. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۲ و سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۶.

كَانَ مِنَ الْجِنَّ؛^{۲۶} وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ؛^{۲۷} جنّ هم از هُرم آتش آفریده شده است؛ لذا گفت: خدایا مرا از آتش آفریدی، آدم را از خاک آفریدی، مِنْ تُرَابٍ، مِنْ طِينٍ، خب آتش شریفتر از خاک است، آتش میل به بلندی دارد، خاک میل به پستی دارد، اصلاً با منطق و عقل جور در نمی‌آید که من موجود شریفتر در برابر موجود پستتر سجده کنم! ولذا با استدلال عقلی جلوی خدای متعال ایستاد؛ یعنی همان بحث اینکه خاصیتش چیست و این حرفها با عقل جور در نمی‌آید؛ و سجده نکرد و آن بدبختی، به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی قاصعه، بعد از شش هزار سال عبادت [گریبانگیرش شد]. شش هزار سال عبادت و بندگی خدا کرد تا به عالم ملکوت راه پیدا کرد، تا به فضای ملائکه راه پیدا کرد؛ حتی در بعضی از روایات داریم که معلّم الملائکه شد.^{۲۸} کرسی درس برایش گذاشتند و ملائکه را درس می‌داد. پناه می‌بریم به خدا از عَجَب که چه بلایی به سر او آورد. کاری کرد که پیام آمد: **فَأَخْرَجَ مِنْهَا فِئَتَكَ رَجِيمًا وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ؛**^{۲۹} ببینید عقل با انسان چه می‌کند! گفت:

عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد دست غیب آمد و بر سینه‌ی نامحرم زد

این‌گونه انسان را از خلوتگاه انس اولیاء خدا بیرون می‌کنند! همین عقلانیت! البته این عقل غیر آن عقل الهی است. این همان عقل خاکی است؛ همان عقل جزئی‌بین، عقل ترازو دار و حسابگر است؛ والّا آن عقل الهی که **الْعَقْلُ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اُكْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ،**^{۳۰} آن چیز دیگری است. ابلیس از همین زمین خورد و هرکسی هم این رویکرد را داشته باشد، همین نتیجه را دارد. او حقیقت ولایت را در باطن

۲۶. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۵۰.

۲۷. سوره‌ی الرحمن، آیه‌ی ۱۵.

۲۸. مکارم، تفسیرنمونه، ج ۱۲، ص ۵۰۳، ج ۱۹، ص ۳۶۱.

۲۹. سوره‌ی ص، آیات ۷۷-۷۸.

۳۰. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۱؛ صدوق، معانی‌الخبار، ص ۲۴۰؛ برقی، محاسن، ج ۱، ص ۱۹۵ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۳، ص

آدم عليه السلام ندید. می دانید که علت سجدهی بر آدم عليه السلام، نور پیغمبر خاتم و اهل بیتش صلوات الله عليهم اجمعین بود که در صلب آدم عليه السلام قرار داشت و بعد خود آدم عليه السلام هم از خدا تقاضا کرد که این نور را به جبین او منتقل کند. شیطان حقیقت ولایت را ندید و عقل خودش را دید؛ لذا ایستاد.

به هر تقدیر امیدواریم خدای متعال روح تسلیم و نظم استسلام را بر وجود ما حاکم کند و گفتیم این هم میوهی آن قلب سلیم است که امیدواریم خدای متعال به همه‌ی ما عنایت کند تا در این قلب غیر خدا احدی وجود نداشته باشد. این همان چیزی است که ذیل آیه‌ی **وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً**:^{۳۱} خدای متعال شراب طهور به آنها نوشاند، امام فرمودند: این شراب می‌دانید چیست؟ شرابی است که **يُطَهِّرُهُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَاهُ**:^{۳۲} این شرابی است که خدا به آنها می‌نوشاند و همه‌ی هستی آنها را با همه‌ی مراتب وجودیشان از هر چیزی غیر خدا تطهیر می‌کند. هیچ جلوه‌ی دیگری جز خدا در وجود آنها نیست. ساقی این شراب هم می‌دانید که امیرالمؤمنین عليه السلام است. ساقی کوثر امیرالمؤمنین عليه السلام است. امیدواریم خداوند به برکت اهل بیت عليهم السلام یک پیمان‌ه از این شراب طهور به همه‌ی ما بنوشاند که جز خدا چیزی در وجود ما باقی نماند و این روح تسلیم ایجاد شود و طبیعتاً استسلام و انقیاد و تبعیت عملی در برابر فرامین الهی و احکام الله هم بر وجودمان مسلط شود.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ^{۳۳}

۳۱. سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۱.

۳۲. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۲۲۳؛ فیض کاشانی، صافی، ج ۵، ص ۲۶۵: **يُطَهِّرُهُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ**؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۱۳: **يُطَهِّرُهُمْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ**؛ کلینی، کافی، ج ۸، ص ۹۶ و قمی، علی‌بن‌ابراهیم، التفسیر، ج ۲، ص ۵۴: **فَيَسْقُونَ مِنْهَا شَرِبَةً فَيُطَهَّرُ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ مِنَ الْحَسَدِ... وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً»**.

۳۳. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۹۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱.